



۳۱

عشق آسمانی

ویسسه سالروز ازدواج

حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیه السلام

فلک



مناسبت های مذهبی / ۷

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و بانگاهی عمیق تر به مقوله‌ی سبک زندگی اسلامی، فانوسی را برای شما روشن کرده است.

خواندن این کتاب چه تنها ۱۴ دقیقه از شما زمان می گیرد.



برای اجرای خطبه عقد، به دستور پیامبر به مسجد می روی. مهاجر و انصار هم در مسجد گرد آمده اند. پیامبر بر منبر مسجد می نشیند و در حضور شاهدان، خطبه عقد برترین بانوی اسلام را در مسجد مدینه جاری می فرماید و دست به دعا بر می دارد.

خداوند برای شما مبارک گرداند و اجتماعتان را پاینده بدارد. ...

[از متن کتابچه]



بسم الله الرحمن الرحيم

# فانوس ۳۱

عشق آسمانی | ویژه روز ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)



سازمان اوقاف و امور خیریه  
معاونت فرهنگی و اجتماعی

اهدایی

تهیه و تنظیم و ناشر: مرکز فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

نویسنده: محمدصادق صاحب هنر

تصویرگر: مهدی جعفری

صفحه آرا: فاطمه سعیدی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف

قطع: جیبی

نوبت انتشار: تابستان ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰۰۰

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

سایت سازمان: [www.awqaf.ir](http://www.awqaf.ir)

سایت معاونت: [www.mfso.ir](http://www.mfso.ir)

سایت مجتمع: [www.mfpo.ir](http://www.mfpo.ir)

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه

آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی

تلفن: ۰۲۵۳۸۱۸۷۱۶۹ فکس: ۰۲۵۳۸۱۸۷۱۵۶

غیرقابل فروش





عشق آسمانی | ویژه روز ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام

## درباره‌ی فانوس

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و با نگاهی عمیق‌تر به مقوله‌ی «سبک‌زندگی اسلامی» فانوسی را روشن کرده است.

کتاب‌چه‌های «فانوس» هرچند اندازه‌ی کوچکی دارند و صفحاتشان کم است، اما سرچشمه‌ی نورشان منبع لایزالی است که همه‌ی جهان را در تمامی زمان‌ها در برمی‌گیرد.

«سبک‌زندگی اسلامی» محور موضوعات فانوس است که از چهار جهت پنجره‌ای رو به آن گشوده شده: «سیره‌ی خاندان اهل‌بیت (علیهم‌السلام)» [کتاب‌چه‌های لاجوردی]، «زندگی‌دینی» [کتاب‌چه‌های آبی]، «مناسبت‌های مذهبی» [کتاب‌چه‌های زرد] و «رویدادهای سیاسی و اجتماعی» [کتاب‌چه‌های بنفش].

و در تلاشی شبانه‌روزی با افتخار تولید فانوس را عهده‌دار شده‌ایم تا در این شب‌های تاریک، خدمتی باشد و چراغ راهی به سوی «خوب‌زندگی کردن».

ما فانوس را برای شما روشن کرده‌ایم.

خواندن این کتاب‌چه تنها ۱۴ دقیقه طول می‌کشد.





یک

عشق آسمانی



رسم، همان رسم است. هیچ چیزی عوض نشده. طلا را که کنار خیابان جار نمی‌زنند. مگر شلغم و کدو باشد که روی گاری می‌گذارند و سر کوی و برزن می‌فروشند. حالا اگر دوتایش هم افتاد توی جوی آب یا زیر تایر ماشین له شد صاحبش غصه نمی‌خورد. کسی که می‌خواهد طلا بخرد می‌رود زرگری. و جناب زرگر هم بعد از کلی بگیر و ببند، طلا را از گاو صندوق و ویتترین ضد سرقت در می‌آورد و با چک و چونه فراوان می‌فروشد به خواهان.

خواستگاری خیابانی ارزش خواسته را در چشم خواهان به زیر صفر می‌رساند. دمای هوای زندگی را به زیر صفر درجه سانتیگراد می‌رساند. اگر این شد هزاران خواسته دیگر هم در خیابان‌ها و کوچه بازار جولان می‌دهند. خب تنوع است دیگر. و انسان تنوع طلب. یک نکته دیگر هم به عرض برسد خوب است. میوه که رسید باید چیده شود. و گرنه

خودش می افتد و زیر پای عابرین له و لورده می شود. وقتی یک دختر یا پسر به سن تکلیف می رسند هرچه فاصله بیفتد بین این سن و ازدواجشان طبعشان می رود رو به زوال. هر لحظه دام شیطان پهن است برای تور کردنشان. حالا هی شما پدر و مادر محترم بگو زود است. درست تربیت کنید تا زود نباشد. خدا شرایط را فراهم کرده تا دختر و پسر از سن تکلیف پخته شوند. اگر زیادی بپزند می سوزند. ته می گیرند. فاصله بین سن تکلیف و ازدواج منبع گازوئیل شهوت است. هرچه این منبع بزرگتر باشد انفجار عظیم تری در راه است. جرقه هم که الی ماشاءالله... کار دشمن بیرونی و درونی است. رسم باید همان رسم باشد. کدام رسم؟ بخوانید...!

...

درست مثل نخلستان های مدینه که صدای پایت طراوت بخش جمع تشنه شان است. آسمانیان هم گوش به صدای دق الباب تو بر خانه ام سلمه نشسته اند تا سنبل و میخک





نثار قدومت به محضر رسول رحمت کنند. آه! چه مجد و عظمتی خداوند به تو داده!  
حتی یلان شیر دل عرب و ثروتمندان قریش و صاحب منصبان مکه و مدینه هم اجازه  
ندارند تا نیمه گمشده‌ای باشند برای پاره‌ی تن پیامبر ﷺ مهربان.  
نشسته‌ای در زیر سایه درختی در نخلستانی در مدینه و صدای جاری آب پای درختان با  
ذکر "یا الله" روی لبانت هم آواز شده.

مردانی آمده‌اند تا تو را به خواستگاری از دختر محمد ﷺ تشویق کنند. مردانی که خود  
بارها و بارها بر گرد حریم رسول آمده‌اند و فاطمه درخواست ازدواجشان را با تمام جاه و مقام  
دنایشان رد کرده است. حالا فهمیده‌اند که تو تنها نیمه گمشده فاطمه‌ای.  
آنان آمده‌اند تا در این وصلت نقشی ایفا کنند و چشمان تو به محض شنیدن این پیشنهاد  
لبریز اشک می‌شود.

«احساساتم را به هیجان آوردید و آرزوی دیرینه‌ام را بیدار کردید. به خدا سوگند



فاطمه علیها السلام مورد خواست و رغبت من است، ولی چه کنم که دستم خالی است.»

تو میدانی که تمام دنیا پر است از پوچی برای خدا و رسول، و خدا می‌داند که سینه تو مالا مال است از ایمان به او، و عشق به زهرا نیز عجین ایمان توست.

و تو اما این پیشنهاد را غنیمت می‌شماری و بی‌درنگ خود را بر در خانه امسلمه می‌بینی!

دق الباب کن که عالمی به آواز این دق الباب مهبای بالاترین جشن و سرورند.

پیش از سوال امسلمه از کوبنده در، صدای پیامبر صلی الله علیه و آله گوشت را می‌نوازد:

«در را باز کن و بگو داخل شود. کسی پشت در است که محبوب خدا و رسول است.»

تو وارد می‌شوی. پس از سلام در حضور رسول خدا می‌نشینی. چشمانت را بر زمین دوخته‌ای و شرم از پیامبر مانع گفتن خواسته‌ات می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله که خود تو را بزرگ کرده و از روحيات تو باخبر است، سکوت را می‌شکند.

«می‌بینم برای حاجتی اینجا آمده‌ای. خواسته‌ات را بر زبان آور و آنچه در دل داری بازگو



که خواسته‌ات پیش من پذیرفته است».

«مرا به دامادی بپذیر!»

تو اینک پیک آسمانی هستی که سرور و شادمانی را به قلب پیامبر آورده‌ای! سخن بگو که اکنون کلامت شیرین‌ترین است در گوش جان پیامبر.

«پدر و مادرم فدای شما، وقتی خردسال بودم مرا از عمویتان ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتید. با غذای خود و به اخلاق و منش خود بزرگم کردید. نیکی و دل‌سوزی شما درباره من از پدر و مادرم بیشتر و بهتر بود. تربیت و هدایت‌م به دست شما بوده و شما ای رسول خدا به خدا سوگند ذخیره دنیا و آخرتم می‌باشید. ای رسول خدا! اکنون که بزرگ شده‌ام، دوست دارم خانه و همسری داشته باشم تا در سایه انس با او، آرامش یابم. آمده‌ام تا دخترتان فاطمه را از شما خواستگاری کنم. آیا مرا می‌پذیرید؟»



.....

چهره پیامبر ﷺ چون گل می شکفت. گویا انتظار این لحظه  
را می کشید. برمی خیزد تا جواب قطعی را از دختر عزیزش  
بشنود.



دو

سکوتی بهتر از سخن





خرید و فروش، مال بازار است. بازار دنیا. هرچه گران‌تر بفروشی بیشتر سود کرده‌ای. آن طرف می‌زند توی سر مال و تو با تمام توان دنبال سود خودت. اما اینجا...

مجلس خواستگاری است. بازار بورس که نیست. که سؤال از ثروت آقا پسر شده است اصل مطلب.

به محض اینکه یکی می‌گوید:

«خب بریم سر اصل مطلب!»

همه‌ی ذهن‌ها انگار که از چله کمان عقل در رفته باشد، افسار گسیخته می‌روند سراغ پول و پله. ساعت‌ها می‌نشینند و می‌پرسند از سرمایه‌خواهی در بانک‌های داخلی و خارجی داماد و پدرش و وجب می‌گیرند ارتفاع شاسی ماشین پسر را که هرچه بلندتر باشد دخترمان خوش‌بخت‌تر می‌شود.



خب با این وضع معلوم است که پسر هم بو بکشد و شامه‌اش بگردد دنبال پولی که از جیب پدرزن سرازیر است. خب بده بستان است دیگر. چیزی هم که عوض دارد گله ندارد. شما عاشق بند کیف او هستی. او هم تا پول داری دامادت!

به ایمان و تدین و تقوای طرفین هم اگر اهمیتی داده بشود بعنوان حسن ختام برنامه خواستگاری جهت عوض شدن فضا اشاره می‌شود.

مشکل این است که حواسمان پرت است. سوراخ دعا را گم کرده‌ایم. اگر مسلمان واقعی باشیم و شیعه حقیقی، مجلس خواستگاریمان هم می‌شود اسلامی. آن وقت است که مطمئنیم اگر طرف حسابمان بچه مسلمان بود و خداشناس، زندگی دختر و پسرمان آباد است.

ازدواج یک امر مقدس است و این قداست نباید با مسائل پوچ و بیهوده لگدمال شود. مجلس خواستگاری را گذاشته‌اند برای سنجش عیار دختر و پسر. که آیا این دو نفر کفو همدیگر هستند یا نه؟ و تنها چیزی هم که در این میان تضمین می‌کند خوشبختی دو نفر

و تربیت نسل را، ایمان طرفین است و تفاهم. بخوانید باز...

...

در گوشه‌ای از خانه پدرت نشسته‌ای و منتظر خبری هستی. خبری که از اتاق دیگر به تو خواهد رسید.

پس از رحلت جانسوز مادر تو تمام دار و ندار پدری. و پدر، تمام دنیای توست. بارها و بارها خواستگاران با ثروت و مکنّت فراوان تو را از پدر خواسته‌اند ولی تو سرت در سرای الهی است و متاع دنیا در چشم‌ت ناچیز. میدانی که تقدیر زندگی زناشوییّت به بهترین شکل به دست قدرت و حکمت الهی رقم خواهد خورد. همه چیز را سپرده‌ای به خدا.

پیامبر گرامی ماجرای خواستگاری پسر عمومی خویش را برای تو بازگو می‌کند.

«دختر عزیزم! تو علی را خوب می‌شناسی و به سابقه ایمان و خویشاوندی و فضیلت و پارسایی او آگاهی داری. من همیشه آرزو داشتم تو را خوشبخت کنم و به عقد کسی درآورم که بهترین مرد روی زمین است. آیا راضی هستی همسر علی باشی؟»





فضای اتاق لحظاتی غرق در سکوت می‌شود. سکوتی از سر حیا. تو خاموش می‌مانی و چیزی نمی‌گویی.

.....  
نغمه تکبیر پیامبر ﷺ آسمان را هلهله باران می‌کند. «اللّٰه اکبر! فاطمه راضی است. سکوت او نشانه رضایت اوست.» واکنش تو در برابر خواستگاران قبلی، برگرداندن چهره و اظهار ناراحتی بود، اما این بار با سکوت خود صد سخن می‌گویی و روی خود را هم بر نمی‌گردانی. پدر نزد علی علیه السلام که در انتظار پاسخ است بر می‌گردد و رضایت سرور زنان عالم را مرّده می‌دهد به محبوب کبریا.

سه

مهر علی علیه السلام؛ مهریه زهرا علیها السلام



بعضی‌ها هستند هرکاری را می‌خواهند بکنند به اسم دین تمام می‌کنند. فکر می‌کنند اگر اسم دین و حکم خدا وسط آمد دیگر همه کارهایشان درست است. یک مدلش همین ماجرای پرطمطراق مهریه است.

مجلس "مهر برون" را راه می‌اندازند به اسم اینکه مهریه در دین آمده. اما وقتی نوبت به بریدن مهریه و مشخص کردن مبلغ کابین عروس می‌رسد، انگار یادشان می‌رود که خدا را در نظر بگیرند. تعداد نجومی سکه برای مهریه دختر شده است مایه شرافت و پز دادن. یکی بر اساس سال تولد دختر مقدار مهریه را تعیین می‌کند. یکی بر اساس مهریه دخترخاله‌ی پولدار عروس و یکی هم دنبال مهریه عجیب و غریب می‌گردد تا اسمش دهن به دهن بچرخد و معروف شود. شاید هم اسمش در کتاب گینس ثبت شود!

وقتی کسی هم در این میان اعتراض کند که چرا اینقدر مهریه را سنگین می‌گیرید، حتماً یک نفر این وسط پیدا می‌شود که بگوید:

«ای آقا! کی داده کی گرفته؟!»

مشکل اینجاست که چه اصل مهریه و چه مقدار مهریه در بین این افراد، بر طبق اسلام جا نیفتاده! همه چیز دل بخواهی شده.

در حالی که در اسلام اولاً اصل مهریه تشریفاتی نیست. بلکه پرداخت آن بر مرد واجب است. ثانیاً زیادی مقدار مهریه نه باعث عزت است و شرافت و نه ضامن خوشبختی دختر و پسر! اگر هم دختر و پسر به خاطر مهریه در کنار هم زندگی کنند، این زندگی زورکی و اجباری خواهد بود و مهریه مثل غل و زنجیری است به گردن این دو! حالا... بخوانید از آن ماجرای که تاریخش هیچ وقت نمی گذرد.

...

«آیا برای این ازدواج اندوخته ای داری؟»

پدر عروس از داماد درباره میزان مهریه می پرسد. مهریه ای که خداوند بر مشخص کردن میزان آن در اسلام صحه گذارده است.





داماد پاسخ می‌دهد:

«شما از وضعیت من به خوبی آگاهید. تمام دارایی من شمشیر، زره و شتری است آبکش.»

پدر عروس : «شمشیرت را برای جهاد در راه خدا نیاز داری؛ شتر را هم برای انجام کارهای روزمره و امرار معاش می‌خواهی؛ ولی این زره را بفروش و پولش را برایم بیاور.»  
داماد بی‌درنگ از جای برمی‌خیزد و در راه بازار شادمانیش را به این فکر پیوند می‌دهد که دیگر چه نیازی به این زره؟! که دعای فاطمه علیها السلام هم‌نشین روی مرکب راهوار جهادش خواهد بود.

پانصد درهم پول زره را به عنوان مهریه زهرا علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آورد تا بشود منبع هزینه عاشقانه‌ترین پیوند عالم. پانصد درهم می‌شود مهریه‌ای برای برترین بانوی دنیا و پیام مهرآفرین آن برای همه دختران مسلمان در فضای عالم طنین انداز می‌شود.  
مبلغی که سنت قرار می‌گیرد و از سوی امایه‌ها علیهم السلام ارث می‌رسد به هر یک از اهل

بیت پیامبر ﷺ که آنان نیز میزان مهریه همسران خود را به همین مقدار مشخص کنند. عطر خوش سادگی فضای خانه رسول خدا را معطر می کند و اکنون بهترین زنان عالم با سادگی تمام پای خواهد گذاشت به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام).  
پیامبر می خواهد این سادگی را مخابره کند تا آخر عالم که بدانید  
«ارزش فاطمه من بالاتر از آن است که با مال دنیا بالا و پایین شود.»  
دختر نگاهی از شعف به روی پدر می اندازد و درخواستی را با حجب و حیای فاطمی خود ابراز می کند. شاید با خود اندیشیده که شاید و باید مهریه ای به غیر از متاع دنیا را از خان کرم رسول خدا توشه کند برای آینده ای به پهنای دنیا و قیامت.





.....

فرشتگان محو تماشای زیبایی خلقت در روی دختر هستند،  
و دختر رخ در وجه الهی پدر عرضه می‌دارد: «بابای عزیزم!  
از خدا بخواه تا مهریه‌ام را شفاعت از مسلمانان گناهکار قرار  
دهد.» پدر که رضایت خداوند را در رضایت زهرایش می‌بیند  
خواسته پاره تنش را به محضر خداوند می‌خواند و اجابت  
دعوت فاطمه در لفافه‌ای از نور به محضر رسول رحمت  
آورده می‌شود و فاطمه شفیع و واسطه بخشش گناهکاران  
قرار می‌گیرد. واسطه بخشش من و تو.

چهار

خطبه عقد





اگر هم مشکلی هست به خاطر نداشتن قناعت است. همه چیز را سخت گرفته‌ایم. اصلاً جوان‌ها باید یاد بگیرند که از اول زندگی باید سختی بکشند.

اما همه چیز پادرهاست. خانواده عروس به خاطر حرف این و آن و سختگیری خود و خانواده داماد باید از صبح تا شب در کوچه و بازار و خیابان، ویلان و سرگردان به دنبال جور کردن جهاز عروس باشند. تا همه چیز جور باشد. تا دختر و پسر همین اول کار، زندگیشان تمام باشد. عروس و داماد بیچاره هم نباید حرفی از رفتن به خانه بخت بزنند. چرا که هنوز یک تکه از سرویس دکوری جهاز را قرار است پسر عمه دوست عروس از مالزی بیاورد و همه منتظر قدوم مبارک آن آقایند. گرچه گاهی هم خود عروس داماد طاقچه بالا می‌گذارند!

برای بعضی هم تحصیل عروس و داماد شده مایه طولانی شدن دوران عقد. به هر حال هرچه هست طولانی شدن این مدت به هر علتی اعم از جور کردن جهاز و



تحصیل یا رسیدن سالگرد فوت فلان قوم و خویش عروس و داماد دردی را که دوانمی کند هیچ، مایه آزار اعصاب و روان است. مخصوصا برای خود عروس و داماد.

قصه که از این‌ها بگذرد گذشتن از خان هفتم که همان مراسم جشن است برای خودش رستم دستانی می‌خواهد و رخس و تبرزین. مراسم عروسی می‌شود وقت عزا گرفتن دو خانواده که چه کنیم که حرفی پیش نیاید و چه کنیم که چشم فامیل‌های روبرو از حدقه بزند بیرون. که البته این قصه سر دراز دارد.

به هر ترتیب هرچه آسودگی و آسایش و سعادت هست در بستر قناعت و کفاف و عدم تکلف است. خدا کند روزی برسد که تقدس ازدواج را بفهمیم و این امر را گره در گره پیوند بزیم به سنت رسول خدا. خدا کند که قداست این سنت پیامبر را به کارها و حرف‌های بیهوده تبدیل به گناه و هیزم جهنم نکنیم.

...

برای اجرای خطبه عقد، به دستور پیامبر به مسجد می‌روی. مهاجر و انصار هم در

مسجد گرد آمده‌اند. پیامبر ﷺ بر منبر مسجد می‌نشیند و در حضور شاهدان، خطبه عقد برترین بانوی اسلام را در مسجد مدینه جاری می‌فرماید و دست به دعا بر می‌دارد.

«خداوند برای شما مبارک گرداند و اجتماعتان را پاینده بدارد.»

یک ماه از اجرای خطبه عقدتان می‌گذرد. شوق دیدار فاطمه (علیها السلام) در دلت موج می‌زند. هر روز تصمیم می‌گیری تا موضوع زندگی با همسرت در زیر یک سقف را با پیامبر در میان بگذاری اما حیا و شرم تو را از سخن گفتن در این باره باز می‌دارد. به ناچار همسران پیامبر را واسطه می‌کنی تا مطلب را به عرض حضرتش برسانند.





.....

«یا رسول الله! علی علیه السلام دوست دارد همسرش را به خانه ببرد، چشم فاطمه را به دیدار شوهرش روشن کن!» پیامبر که از حیا و خجالت داماد به محضرش مطلع است با شنیدن این سخنان، موافقت خود را با برپایی مراسم عروسی دخترش ابراز می‌دارد و همه مهیای جشنی آسمانی می‌شوند.